

دو فصلنامه علوم ادبی

سال ۵، شماره ۸، پائیز و زمستان ۱۳۹۴

(صص: ۲۹-۹)

بررسی و تحلیل کارکردهای بلاغی نثر خطابی در فیه ما فیه*

مریم باقی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده

اساس سخنوری، اقناع و ترغیب مخاطب و گفتن سخن مؤثر است که از این فن به اقتضای حال و "بلاغت" تعبیر کرده‌اند. از آنجا که سخن از ارتباط متقابل گوینده با شنونده حاصل می‌گردد، بنابراین شرط تأثیر آن، شناخت حال و موضع مخاطب است و این شناخت وقتی به دست می‌آید که مخاطب نزد گوینده حاضر و عوالم درون او برای گوینده محسوس و ملموس باشد. جلال الدین محمد مولوی در فیه ما فیه - که مجموعه تقریرات شفاهی او در حضور مخاطبان و مریدانش می‌باشد - کوشیده است تا به یاری جملات خطابی در نفوس شنندگان تصرف و مقاصد مورد نظر خود را در آنها افاده نماید. در پژوهش حاضر کوشش شده تا با روش توصیف و تحلیل محتوا به بررسی انواع جملات خطابی و چگونگی کاربرد آنها در نثر فیه ما فیه پرداخته شود. برآیند تحقیق حاکی از آن است که مولوی در سراسر فیه ما فیه به منظور بیان احساسات درونی و انتقال هر چه مؤثرتر اندیشه‌های عرفانی و اخلاقی به مخاطب و جلب پذیرش او، در کنار بیان این مفاهیم در کسوت جملات خبری، از انواع جمله‌های انشایی و خطابی (امر، نهی، پرسش و ندا) با اغراضی چون تأکید، تذکر، تحذیر، ارشاد، ترغیب و ... به قصد حفظ ارتباط با مخاطب بهره می‌گیرد که این امر با آموزه‌های تعلیمی-تبلیغی مولوی سازگار افتاده است. از میان جملات خطابی نیز پرسش و امر از بالاترین بسامد در نثر فیه ما فیه برخوردارند.

واژه‌های کلیدی: مولوی، فیه ما فیه، نثر خطابی، بلاغت.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۰.

مقدمه

گفتار «در فرآیند بین دو فرد اجتماعی ساخته می‌شود و ... پیوسته به سوی شخصیت مورد خطاب متوجه است (تودوروف، ۱۳۷۷: ۹۰). بنابراین گوینده یا فرستنده پیام و مخاطب یا گیرنده پیام، دو عامل مهم برای تحقق ارتباط کلامی محسوب می‌گردند (فالر، یا کوبسن و لاج، ۱۳۶۹: ۷۷).

نثرهای تعلیمی و تبلیغی به علت اهمیت و حضور مخاطب، معمولاً جنبه خطابی دارد؛ یعنی در بردارنده جمله‌هایی است که در قالب امر، نهی، استفهام، ندا و تمنی در معانی اصلی (ما وُضِعَ له) و ثانوی به کار می‌روند. در علم بلاغت «عمدتاً کاربرد مجازی جملات و معانی ثانوی آن‌ها مطرح است و سخن از عدول از مقصد و هنجار عادی و اصلی جملات می‌رود» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۲)؛ زیرا حوزه علم بلاغت، کارکردهای هنری کلام و مقتضای حال است تا در نتیجه آن، غرض از سخنوری که «استقرار معنی در قلب و روح شنونده» (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۴۴) و تصرف در نفوس شنوندگان است (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۷۷) برای گوینده میسر گردد و «شنونده سخن گوینده را باور کند و بر منظور او برانگیخته شود» (فروغی، ۱۳۴۴: ۸).

در این جستار سعی شده که با بیان و بررسی اغراض و کارکردهای بلاغی نثر خطابی در فیه ما فیه، مولوی به عنوان یک اثر خطابی - که روی سخن گوینده در آن با جمعی معین است - میزان اثر گذاری این معانی بر مخاطب و شیوه‌های اقناع او باز نموده شود.

پیشینه تحقیق

درباره کارکردهای بلاغی نثر خطابی تنها مقاله "بلاغت نثر صوفیانه خطابی در تمهیدات عین القضاة" نوشته فاطمه مدرسی و مریم عرب به بیان و بررسی تمام اقسام نثر خطابی پرداخته است. سایر مقالات، به بررسی بخشی از انواع جملات خطابی اختصاص یافته و تا حدودی با مبحث مورد نظر مرتبط است؛ مانند مقاله "بررسی نقش‌های معنایی - منظوری جملات پرسشی در غزلیات شمس" تألیف سید احمد پارسا و دلارام مهدوی، یا

مقاله " بررسی نقش‌های معنایی - منظوری جملات پرسشی و امری در قصاید خاقانی " از چنور کاردانی و تیمور مالمیر و مقالاتی دیگر از همین دست.

بحث

فیه ما فیه، مهم‌ترین اثر منشور جلال‌الدین محمد مولوی و «شامل اقوال و آراء واقعی و اصیل اوست» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۲۲۵) که از زمره نثرهای تعلیمی و تبلیغی است و هدف نویسنده در آنها «بیان اصول و مبانی عرفان و تعلیم افکار و آداب صوفیانه، دفاع از مذهب تصوف و تصفیة آن از اقوال و تعلیمات مدعیان، دفع سرزنش منکران و هدایت جویندگان است» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸).

در یک کلام، این کتاب «بازتاب افکار صوفیانه مولانا و اوضاع زمانه اوست» (گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۴۳۷). این مجموعه که از زیباترین و پرشورترین متون منشور ادب فارسی است، گزارش مجالس روزانه مولانا است که آن را در حلقه مریدان و مخاطبان خود و «بر حسب استعداد و به وفق تحمل آنان» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۶۶) به زبان ساده بیان کرده است. حضور مخاطب در نثر فیه ما فیه به روشنی احساس می‌شود؛ چه جاهایی که مولوی با آوردن افعال خطابی و جملات انشایی، خواننده را از وجود و حضور مخاطب آگاه می‌کند و چه آنجا که به پرسش حاضران در مجلس پاسخ می‌گوید. حتی در گفت و گوهایی که در متن اثر واقع شده، به طور غیرمستقیم حالت خطابی به ذهن خواننده القا می‌گردد.

مخاطبان مولانا یا از رجال و اعیان عصر وی بوده‌اند، همچون معین‌الدین پروانه، وزیر علاء‌الدوله محمد سلجوقی، امیر نایب‌الامین الدین میکائیل، و پسر اتابک مجد‌الدین که این افراد با اخلاص و ارادت برای استماع سخنان مولانا در مجالس او حاضر می‌شده‌اند؛ یا از طبقات متوسط و پایین جامعه و «کسبه جزء از قبیل قصاب و بقال و حتی عیاران» (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۸) که این امر از کاربرد زبان گفتار و عامیانه در فیه ما فیه پیداست.

فقیهان و متشرعه، متکلمان و فلاسفه دسته سوم از مخاطبان مولوی اند که از مخالفان سرسخت اویند و مولانا در طرح پاره‌ای مباحث و نظریات و نقدها به این گروه‌ها نظر دارد و به مناسبت، آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد. به هر صورت، «روی سخن مولانا در این مقالات با جمع معینی است که در مجلس حضور دارند و اندازه فهم و ادراک آنان نیز معین است» (موحد، ۱۳۸۴: ۸۱۶) و به تعبیر خود او «سخن بی‌پایان است، اما به قدر طالب فرو می‌آید» (مولوی، ۱۳۶۹: ۲۹). یا «مستمع همچون آردست پیش خمیر کننده، کلام همچون آبست در آرد آن قدر آب ریزد که صلاح اوست» (همان: ۳۲) و این مستمع و مخاطب "یار عزیز"ی است که مولانا خواهان سوق او به سمت حقیقت است: «اینک می‌گوییم ... از غایت شفقت و رحمت است که می‌خواهم که یار عزیز را بمعنی کشم» (همان: ۸۲).

اقسام نثر خطابی در فیه ما فیه

پاره‌ای از کتب و مقالات صوفیانه فارسی خطابی‌اند و در پاسخ فرد یا افرادی ایراد گردیده یا نوشته شده‌اند؛ مانند چهل مجلس که «شامل سؤال‌ها و جواب‌های اخلاقی و دینی و ... در زندگی شیخ علاء الدوله [سمنائی] است» (سمنائی، ۱۳۵۸: هفت). فیه ما فیه نیز صورت ویراسته و تثبیت شده بیانات مولانا به دست پسرش سلطان ولد یا مریدان دیگر است (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۹۵) که در مجالس خصوصی به زبان آمده و نکات مربوط به اخلاق و تصوف و شرح آیات قرآن و احادیث نبوی و سخنان مشایخ با آوردن مثال‌ها و نقل حکایات برای مستمعان توضیح داده شده است. شیوه‌هایی که مولوی از آنها برای خطابی کردن کلام خود در فیه ما فیه بهره می‌گیرد از این قرار است:

۱. شواهد و نمونه‌ها برگرفته از فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر و مطابق با رسم الخط به کار رفته در آن است.

۱. امر

امر «طلب حصول فعل است بر سیل استعلا؛ یعنی در حالتی که طالب، خود را در شأن و مرتبه بالاتر از کسی که از او طلب می‌کند، بداند» (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۴۹). در فیه ما فیه حدود ۱۴۰ بار جملات امری با معانی ثانوی به کار رفته که «حاوی دلالت‌های عاطفی و نفسانی هستند» (چاوشی، ۱۳۸۱: ۶۱) و هدف عمده از ذکر آنها، تنبیه و آگاه کردن مخاطب نسبت به مطالبی است که بیان می‌شود. کاربرد فعل‌های امر در معنای اصلی (الزام مخاطب به انجام کار) نیز در خلال حکایات و از زبان شخصیت‌های داستان نمایان است: «پادشاهی غلامان را فرمود که هر یک قدحی زرین بکف گیرند ... و آن غلام مقرب را نیز هم فرمود که قدحی بگیر» (فیه ما فیه: ۴۵)؛ «آن یکی بر درخت قمرالدین میوه می‌ریخت و می‌خورد خداوند باغ مطالبه می‌کرد ... گفت ... رسن بیارید و او را برین درخت ببندید و می‌زنید» (همان: ۱۵۱-۱۵۲). موارد دیگر: (همان: ۴۰، ۵۵، ۱۶۳، ۲۱۵، ۲۲۷ و ...).

در فیه ما فیه، دو جمله امری آمده که نسبت به سایر جمله‌های امری بیشتر تکرار شده: «بنگر» و «بدان». فعل امر «بنگر» که به صورت‌های «درنگر» و «گمی نگرگ هم آمده، نه بار در فیه ما فیه به کار رفته و معنای آن طلب ژرف‌نگری و تعمق مخاطب است. مولوی با بیان این جمله قصد دارد توجه مخاطب را به مطلبی که پس از آن می‌خواهد بیان کند، جلب نماید. این افعال در کلام مولانا غالباً پس از یک جمله پیرو که با ادات ربط «چون» و «آنجا که» آغاز می‌گردد، آمده و برای تأکید مطلبی است که او پیش‌تر متعرض آن شده و غرض از کاربرد آنها برانگیختن حس اعجاب و شگفتی شنوندگان است که به وسیله صفت تعجبی «چه» - که به فاصله کوتاهی پس از جمله امری می‌آید - به مخاطب القا می‌گردد: «چون به یک اندیشه ضعیف مکدر چندین هزار خلق و عالم اسیرند آنجا که اندیشه‌های بی پایان باشد بنگر که آن را چه عظمت و شکوه باشد ...» (همان: ۵۷)؛ «چون تصرفات او در این تصورات بدین لطیفی است که بی‌نشان است، پس او که آفریننده این همه است بنگر که او چه بی‌نشان باشد و چه لطیف باشد» (همان: ۹۹)؛ «بنگر که آن پشم از مجاورت عاقلی چنین بساط منقش شد و این خاک به مجاورت عاقل

چنین سرایی خوب شد صحبت عاقل در جمادات چنین اثر کرد بنگر که صحبت مؤمنی در مؤمن چه اثر کند» (همان: ۲۲۳). سایر موارد: (همان: ۵۰، ۶۲، ۱۴۷، ۲۲۳).

گاه "می نگر" و "بنگر" را در ابتدای جمله‌ای که قصد تبیین و تفصیل آن را دارد یا پس از یک جمله خبری که متضمن نکته‌ای تعلیمی است، ذکر می‌کند:

«در جزا می نگر که چقدر گشاد داری و چقدر قبض داری. قطعاً قبض جزای معصیت است و بسط جزای طاعت است» (همان: ۶۶)؛ «غرض او را بنگر چه بود و مقصود حق چه بود او خواست که آهو را صید کند حق تعالی او را به آهو صید کرد» (همان: ۱۶۲)؛ «بسیار کسان هستند که کارها می‌کنند غرضشان چیز دیگر و مقصود حق چیزی دیگر که دین محمد صلی الله علیه وسلم معظم باشد و ... تا ابد الدهر بماند. بنگر که برای قرآن چند تفسیر ساخته اند. ده مجلد و هشت مجلد و چار چار مجلد. غرضشان اظهار فضل خویشتن ... تا مقصود حاصل می‌شود و آن تعظیم دین محمد است» (همان: ۱۰۳)؛ «این دویدن اثر خوف است. جمله عالم می‌دوند الا دویدن هر یکی مناسب حال او باشد. از آن آدمی نوعی دیگر و از آن نبات نوعی دیگر و از آن روح نوعی دیگر. دویدن روح بی گام و نشان باشد. آخر غوره را بنگر که چند دوید تا به سواد انگوری رسید. همین که شیرین شد فی الحال بدان منزلت برسید، الا آن دویدن در نظر نمی‌آید و حسنی نیست» (همان: ۲۲۲).

چنان که در نمونه‌های یاد شده مشاهده می‌شود، فعل امر "نگر" در معنای ثانوی "توجه و دقت کن" به کار رفته و در حقیقت مولوی با ذکر یک فعل امر، فعل امر دیگری را اراده کرده است. فعل امری "تأمل می‌کن" نیز در این مجموعه در معانی یاد شده به کار رفته است: «تأمل می‌کن که چندین هزار خلق قرناً بعد قرن آمدند و از این دریا پر شدند و باز تهی شدند» (همان: ۶۲).

فعل امر دیگر "بدان" است که ۵ بار و به صورت‌های "می دان" و "دان" و به همراه حرف ربط "که" در فیه ما فیه به کار رفته و هدف از کاربرد آن، تنبیه و آگاه کردن مخاطب است: «بدان که پیش رو محمد است تا اول به محمد نیاید به ما نرسد؛ همچنان که چون خواهی که جایی روی اوّل رهبری عقل می‌کند که فلان جای می‌باید رفتن» (همان:

(۲۲۵)؛ «بدانی که این قبض‌ها و تیرگی‌ها و ناخوشی‌ها که بر تو می‌آید از تأثیر آزار و معصیتی است که کرده‌ای... یا از غفلت یا از جهل یا از همنشین بی‌دینی که گناه‌ها را بر تو آسان کرده است...» (همان: ۶۶)؛ «چون این نشان بیاید بدان که وقت سفر تو رسید» (همان: ۷۸).

علاوه بر مؤکد ساختن مطلب، گاه "دان" و "می‌دان" به معنای "به شمار آور و محسوب کن" آمده: «ایشان را همچون جامه‌دان که پلیدی‌های خود را در ایشان پاک می‌کنی و تو پاک می‌گردی» (همان: ۸۶)؛ «عالم بر مثال کوه است هرچه گویی از خیر و شر، از کوه همان شنوی و اگر گمان بری که من خوب گفتم کوه زشت جواب داد محال باشد که بلبل در کوه بانگ کند از کوه بانگ زاغ آید یا بانگ آدمی یا بانگ خر. پس یقین دان که بانگ خر کرده باشی» (همان: ۱۵۲).

افعال و جملات امری دیگری نیز با مقاصد ثانوی در نثر فیه ما فیه به کار رفته که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:

اندرز و ارشاد

از مهمترین کارکردهای بلاغی فعل امر در متون تعلیمی صوفیه - از جمله فیه ما فیه - اندرز و ارشاد مخاطب است: «استغفار کن از این اندیشه‌ها و پندارها که می‌پنداشتی آن کار از دست و پای تو خواهد آمدن» (همان: ۷۹)؛ «خود به را به وی تهنید کن ... و غیرت را ترک می‌کن» (همان: ۸۶)؛ سایر موارد: (همان: ۴۰، ۴۹، ۶۱، ۱۱۲)

ترغیب

گاهی گوینده با بیان جمله به صورت امری، به دنبال جلب رغبت و گرایش مخاطب به انجام عملی است: «چون در خود طلب دیدی می‌آی و می‌رو و مگو که در این رفتن چه فایده. تو می‌رو فایده خود ظاهر گردد» (همان: ۲۱۵)؛ «حالی تو طالب گفتی گوش نهاده [ای] تا چیزی بشنوی و اگر نگوییم ملول شوی طالب عمل شو تا بنماییم» (همان: ۷۵-۷۴)؛ سایر موارد: (همان: ۴۹، ۷۲، ۷۹، ۸۵، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۳۴)

استهزا و تحقیر

ظاهر بعضی عبارات، به شیوه جمله امری است؛ اما هدف ریشخند و استهزاست: «حق تعالی فرعون را بی مرادی و دردسر نداد تا نبادا که حق را یاد آورد. ... گفت: تو به مراد خود مشغول می باش و ما را یاد مکن» (همان: ۲۳۳)؛ «ای مردک! خدا ثابت است ... اگر کاری می کنی خود را به مرتبه و مقامی پیش او ثابت کن» (همان: ۹۲).

تعجیز

در مواردی، گوینده برای نشان دادن عجز و درماندگی انسان در انجام بعضی امور، آن را در قالب جمله امری بیان می دارد: «تو مرا خوفی بنما بی رجا یا رجایی بنما بی - خوف چون از هم جدا نیستند» (همان: ۷۶-۷۵)؛ «ما را بحث است با مجوسیان که ایشان می گویند که دو خداست، یکی خالق خیر و یکی خالق شر اکنون تو بنما خیر بی شر تا ما مقرر شویم که خدای شر هست و خدای خیر» (همان: ۲۱۴).

استعلا

گاه فعل امر، مفهوم برتری و تسلط فردی بر فرد دیگر را نشان می دهد: «اکنون چون مردن او ممکن نیست تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دوی برخیزد...» (همان: ۲۵)؛ «فنای او ممکن نیست باری تو فنا شو» (همان: ۲۵).

التماس و خواهش

در پاره‌ای موارد، گوینده تمنای خود را از مخاطب به شیوه جمله امری، مطرح می سازد: «ای بار خدایا! زان مستوران خود یکی را بما بنما» (همان: ۸۸)؛ «این نبی می گوید که بمن چیزی دهید من محتاجم یا جبه خود را به من ده یا مال یا جامه خود را» (همان: ۲۲۷).

نهی

نهی «همان طلب است و درخواست، منتها نه درخواست فعل یک چیز، بلکه درخواست ترک آن» (تجلیل، ۱۳۶۳: ۲۷). نهی در فیه ما فیه موارد استعمال کمتری نسبت به

امر دارد (حدود ۲۰ مورد) و غالباً در معنای اصلی خود یعنی «بر حذر داشتن مخاطب از انجام امری» به کار رفته است. در موارد معدودی نیز اغراضی چون اندرز، ترغیب و تسلی، از فعل‌های نهی به کار رفته در فیه ما فیه مستفاد می‌گردد.

تحدیر و هشدار

«چون شما را عروسان معنی در باطن روی نماید و اسرار کشف گردد هان و هان تا آن را به اغیار نگویند و شرح نکنید» (همان: ۷۰)؛ «چون در خود طلب دیدی می‌آی و ... مگو که در این رفتن چه فایده» (همان: ۲۱۵). سایر موارد: (همان: ۷۰، ۷۲، ۸۴، ۱۰۳، ۱۶۲).

ارشاد و اندرز

«سر رشته را فراموش مکنید و پیوسته نفس را بی مراد دارید» (همان: ۶۱).
«خوشی‌ها و لذت‌ها را از اسباب مبین» (همان: ۲۲۶).

ترغیب

«حاجات خود دمبدم عرض کن و بی یاد او مباش» (همان: ۱۷۵).

تسلی

«اگر او را گوهری باشد که نخواهد که فعل بد کند اگر منع کنی و نکنی او بر آن طبع نیک خود و سرشت پاک خود خواهد رفتن... تشویش مخور» (همان: ۸۸).
بیشترین کاربرد جملات نهی در فیه ما فیه در مقوله هشدار و تحدیر است که برای آگاه کردن صوفیان از خطرات و آفات سلوک بیان گردیده است.

۲. پرسش

پرسش، طلب دانستن چیزی است که از پیش معلوم نبوده است (هاشمی، ۱۳۸۳: ۷۳).
اما «گاهی در صورت استفهام است و معانی دیگر... از آن استفاده می‌شود که آنها را معانی

مجازی استفهام می‌گویند» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۰۵). در جملات پرسشی «چون پرسش مطرح است، مسئله مخاطب نیز خود به خود مطرح می‌گردد» (شفایی، ۱۳۶۳: ۲۰۰). کزازی پرسش را بر دو گونه می‌داند: زبانی و هنری. در پرسش زبانی، قصد گوینده آگاهی از مطلبی است که نسبت به آن بی‌اطلاع است؛ اما در پرسش هنری، خواست گوینده دریافت پاسخ نیست (کزازی، ۱۳۷۰: ۲۰۶)؛ بلکه جمله پرسشی برای بیان کارکردهای ثانوی دیگر به اقتضای موقعیت به کار می‌رود و مقاصدی از قبیل امر، انکار، سرزنش، تعجب و ... از بیان آن دنبال می‌شود. پرسش در فیه ما فیه حضوری پررنگ دارد و در حدود ۲۷۰ بار به کار رفته است. نحوه بکارگیری جملات پرسشی را در فیه ما فیه می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

کاربرد پرسش با توجه به معانی آن

مولانا با عنایت به کارکردهای حقیقی و ثانوی هر کدام از ادات پرسشی، از آنها برای مقاصد مورد نظر خویش بهره برده است. جملات پرسشی در فیه ما فیه، یا در معنای اصلی خود، یعنی کسب اطلاع و آگاهی به کار رفته‌اند؛ نظیر بسیاری از سؤال و جواب‌هایی که در گفت و گوی پیامبران با خداوند و سایر گفت و گوها در خلال حکایات واقع گردیده: «مصطفی (صلوات الله علیه) در فغان و زاری آمد که آه یا رب چه گناه کردم؟ مرا از حضرت چرا میرانی؟ ... حق تعالی گفت ای محمد هیچ غم مخور که ترا نگذارم که به خلق مشغول شوی در عین آن مشغولی با من باشی...» (فیه ما فیه: ۶۶-۶۷)؛ «یوسف مصری را دوستی از سفر رسید گفت: جهت من چه ارمغان آوردی؟ گفت... آینه آورده‌ام تا هر لحظه روی خود را در وی مطالعه کنی» (همان: ۱۸۶).

پرسش‌های حاضران در مجلس از مولوی و پاسخ او بدان‌ها نیز همین کارکرد را دارد: «یکی سؤال کرد که چون ما خیر کنیم... اگر از خدا متوقع خیر باشیم و جزا ما را آن زیان دارد یا نه؟ فرمود ای والله امید باید داشتن و ایمان همین خوف و رجاست» (همان: ۷۵)؛ «یکی سؤال کرد که معنی التیحات چیست و صلوات و طیبات؟ فرمود: یعنی

این پرستش‌ها و خدمت‌ها و بندگی‌ها و مراعات‌ها از ما نیاید و بدانمان فراغت نباشد» (همان: ۶۸).

در این گفت و گوها که نویسنده در متن ترتیب می‌دهد، هر چند «خواننده کتاب به طور مستقیم مخاطب قرار نمی‌گیرد، اما به طور غیر مستقیم حالت خطابی به ذهن خواننده القا می‌شود» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۳۵۵).

یا این جملات در جهت اغراض و مقاصد ثانوی به خدمت گرفته شده‌اند. این مقاصد و معانی عبارت‌اند از:

نفی

در کارکرد نفی، گوینده برای بیان معنای نفی، از جمله پرسشی به جای جمله خبری منفی بهره می‌گیرد. «در پاسخ برخی از این جملات می‌توان گفت: "هیچ" یا "نیست"» (پارسا؛ مهدوی، ۱۳۹۰: ۴۲). غرض از بیان چنین جمله‌هایی، به تأمل واداشتن مخاطب و گرفتن تأیید و اقرار ذهنی از او در مردود دانستن گزاره مورد نظر است: «اگر اینان برنجند اوشان بگرداند اما اگر او برنجد نعوذ بالله او را که گرداند؟» (فیه ما فیه: ۲۲۴)؛ «اگر ایشان مُقرّ حشرند کو علامت و نشان آن؟» (همان: ۶۵)؛ «نهایت واصلان چه باشد؟» (همان: ۲۲۶). ۴۰ جمله از جملات پرسشی در فیه ما فیه به کارکرد ثانوی "نفی" اختصاص یافته است.

استفهام انکاری

استفهام انکاری - چنان که از نامش پیداست - پرسشی است که هدف از آن اغراق در انکار مضمون جمله است. در این نوع پرسش، «فعل جمله پرسشی، مثبت و پاسخ مورد انتظار، منفی و همراه با تأکید است (پارسا؛ مهدوی، ۱۳۹۰: ۴۰). استفهام انکاری ۲۸ بار در فیه ما فیه به کار رفته است: «حادث از قدیم چون خبر دهد؟» (فیه ما فیه: ۴۰)؛ «اگر او را امید صحت نباشد، این را کی تواند تحمل کردن؟» (همان: ۷۶)؛ «اگر بدی کرده‌ای، با خود کرده‌ای جفای تو بوی کجا رسد؟» (همان: ۹).

سایر اغراض در فیه ما فیه بابسامد کم تری به کار رفته‌اند:

ملامت

سرزنش مخاطب است هنگامی که کاری نادرست و «خلاف پسند گوینده یا عرف جامعه» (پارسا و مهدوی، ۱۳۹۰: ۴۱) انجام داده باشد. این کارکرد در قالب ۸ جمله پرسشی نمود یافته است: «چرا در بند راحت تن گشتی و در تیمار او مشغول شدی؟» (فیه ما فیه، ۶۱)؛ «چون می‌توانی که شب و روز گلستان بینی ... چرا در میان خارستان گردی؟» (همان: ۲۰۱).

تعجب

در این جملات، گوینده، تعجب و شگفتی خود را از عملی، به صورت پرسش بیان می‌دارد. شش جمله از جملات استفهامی به کار رفته در فیه ما فیه، مفید معنای شگفتی و حیرت است: «آخر تو نیز مطالعه می‌کنی چونست که چنان سخن نمی‌گویی؟» (همان: ۱۱۱)؛ «عجبش می‌آید که بر عالم لا مکان چون عاشق شوند و از وی چون مدد گیرند؟» (همان: ۱۳۹)

اثبات عقیده خود و بطلان عقیده مخاطب

در این کارکرد که در سه جمله و به صورت شرطی آمده، مولانا ابتدا عقیده خود را در مورد مسأله‌ای ذکر می‌کند. آن‌گاه با ادات شرط منفی و بیان دلایل خود، نظر مخاطب را نادرست می‌داند: «جمادات را جماد چرا می‌گویند؟ زیرا که همه منجمدند... اگر نه دیبی هست عالم چرا منجمد است؟» (همان: ۵۷)؛ «اینچ می‌گویند که القلوب تتشاهد گفتیست و حکایتی می‌گویند بریشان کشف نشده است و اگر نه سخن چه حاجت بودی چون قلب گواهی می‌دهد گواهی زبان چه حاجت گردد؟» (همان: ۴۳).

تعظیم

مولوی برای بیان عظمت چیزی و ناتوانی آدمی از وصف آن، از دو جمله پرسشی با کلمه عربی "فکیف" در معنای "پس چگونه است؟" استفاده نمود: «اگر منافقی میان

مؤمنان بنشینند از تأثیر ایشان آن لحظه مؤمن می‌شود؛ کفوله تعالی: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا، فكيف که مؤمن با مؤمن بنشیند؟» (همان: ۲۲۳)؛ «آدمی با کالبد اگر لحظه‌ای در لحد نشیند بیم آنست که دیوانه شود فكيف که از دام صورت و كندهٔ قالب بجهد؟» (همان: ۲۲۲).

منافات و استبعاد

این کارکرد به دوری بین دو چیز یا دو موضوع یا بعید بودن امری اشاره دارد و در دو مورد به کار رفته است: «من از کجا شعر از کجا؟» (همان: ۷۲)؛ «کو آنک امید دارد تا آنک رسید؟» (همان: ۴۷-۴۸).

بیان عجز

گاهی مطلب به شیوهٔ پرسش بیان می‌شود، اما منظور واقعی گوینده، اظهار ناتوانی در انجام کاری است. این کارکرد نیز در دو جمله به کار رفته است: «پوستین مرا رها نمی‌کند چه چاره کنم؟» (همان: ۱۱۶)؛ «چون شرح مقام سالکان را دراز گفتیم شرح احوال واصلان را چه گوئیم؟» (همان: ۱۲۳).

تحقیر

مولانا برای بیان کوچکی و حقارت امری، در دو موضع از پرسش استفاده می‌کند: «آخر اعدای برونی چیزی نیستند، چه چیز باشند؟» (همان: ۵۷)؛ «از دریا آب بردن چه قدر دارد و عاقلان از آن چه فخر دارند و چه کرده باشند؟» (همان: ۹).

امر

مولوی تنها در یک مورد، آن هم در خلال حکایتی که ذکر می‌کند، از جمله پرسشی برای افاده معنای امر سود می‌جوید: «فریاد برآورد که از خدا نمی‌ترسی؟ گفت چرا ترسم که تو بنده خدایی و این چوب خدا» (همان: ۱۵۲).

ذکر پرسش و بیان پاسخ برای تأکید و تقریر خبر و جلب توجه مخاطب

در این روش که معمولاً در وعظ و خطابه به کار می‌رود، گوینده بر موضوع مورد نظر اشراف دارد و «قادر است پیش از آن که سؤال در ذهن مخاطب نقش بندد آن را پیش بینی کند» (عرب، ۱۳۹۱: ۳۰۸). بنابراین قصد او از طرح سؤال، توقع دریافت جواب از ناحیه شنونده نیست. بلکه با این روش می‌خواهد به تثبیت مطلب و مفهوم مورد نظر خود در ذهن مخاطب یاری رساند: «راحتی که در دنیا می‌یابی همچون برقی است که می‌گذرد و قرار نمی‌گیرد و آنکه کدام برق؟ برقی پرتگرگی پر باران پر برف پر محنت» (فیه ما فیه: ۱۱۵)؛ «از فقیر آن به که سؤال نکنند، زیرا آنچه‌ان است که او را تحریض می‌کنی و بر آن می‌داری که اختراع دروغی کند چرا؟ زیرا که چو او را جسمانی سؤال کرد او را لازم است جواب گفتن و جواب او آنچه‌انک حقت بوی نتواند گفتن چون او قابل و لایق آن چنان جواب نیست... پس او را لایق حوصله او جوابی دروغ اختراع باید کردن تا او دفع گردد» (همان: ۱۲۱)؛ «خداوند عزوجل راهی باریک پنهان نمود پیغامبر را (صلی الله علیه و آله) و آن چیست؟ زن خواستن تا جور زنان می‌کشد و محال‌های ایشان می‌شنود و برو می‌دواند و خود را مهذب می‌گرداند» (همان: ۸۶)؛ سایر موارد: (همان: ۵۷، ۱۵۳، ۱۸۶)

استفاده از جملات پرسشی به همراه تمثیل برای تجسم بهتر مطلب در ذهن مخاطب

مولانا در غالب موارد برای عینی کردن مفاهیم ذهنی از تمثیل مدد می‌گیرد. «کثرت معانی و مفاهیم مجرد و انتزاعی در ذهن مولانا و عدم درک کامل مخاطبین، او را بر آن می‌دارد تا برای تبیین و تفهیم و اقناع مخاطب از تمثیل که یکی از صریح‌ترین و ساده‌ترین اقسام حجت‌ها و استدلال‌های عقلی است، بهره برده و از اندیشه‌های انتزاعی خود تصاویر حسی بیافریند» (نزهت، ۱۳۹۲: ۶۸). این عینیت بخشی به مفاهیم مجرد در قالب دو جمله پرسشی «نمی‌بینی؟» و «هرگز؟» صورت می‌گیرد که «فاقد پرسشواره‌اند و با آهنگ خیزان ادا می‌شوند» (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۴: ۳۰۲). در این جملات «آهنگ کلام با زیر و بمی متوسطی شروع و در انتهای جمله زیر می‌شود» (مدرسی، ۱۳۸۷: ۳).

«بعضی سخن‌ها نقد است و بعضی نقل است و به همدیگر می‌مانند ممیزی می‌باید که نقد را از نقل بشناسد... نمی‌بینی که در زمان فرعون چون عصای موسی مار شد و چوب‌ها و رسن‌های ساحران مار شدند آنک تمییز نداشت همه را یک لون دید و فرق نکرد و آنک تمییز داشت سحر را از حق فهم کرد و مؤمن شد بواسطه تمییز؟» (فیه ما فیه: ۱۴۶-۱۴۷)؛ «اگر راه‌ها مختلف است اما مقصد یکیست نمی‌بینی که راه بکعبه بسیار است بعضی را راه از رومست و بعضی را از شام و بعضی را از عجم و بعضی را از چین ...؟» (همان: ۹۷)؛ «چون شما را عروسان معنی در باطن روی نماید و اسرار کشف گردد. هان و هان تا آن را باغیار نگویید و شرح نکنید... ترا اگر شاهدی یا معشوقه [ای] بدست آید و در خانه تو پنهان شود که مرا بکس منماید که من از آن توام هرگز روا باشد و سزا که او را در بازارها گردانی و هر کس را گویی که بیا این (خوب) را ببین؟ آن معشوقه را هرگز این خوش آید؟» (همان: ۷۰).

در این نوع پرسش، انگیزه اصلی گوینده، گرفتن تأیید درونی از شنونده و مخاطب و وادار کردن او به پذیرفتن مطلب است. مولوی با به کار بردن تمثیل، ضمن مرکوز ساختن بهتر مطلب در ذهن، آن را چنان بدیهی می‌نماید که مخاطب تحت تأثیر قرار گرفته، موضوع را می‌پذیرد. این گونه تأثیرگذاری، به باور ارسطو یادآور شیوه‌ای است که (سخنرانان) «به کار می‌برند؛ هنگامی که می‌گویند: «چه کسی است که آن را نداند؟» یا «بر هر فردی آشکار است [که در چنین حالتی] شنونده از بی‌اطلاعی خویش شرمگین می‌شود و با سخنران اظهار موافقت می‌کند تا بتواند از آگاهی که دیگران برخوردارند بهره‌ای داشته باشد» (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۱۳). این پرسش‌های تمثیلی که از مایه توبیخ نیز بی‌بهره نیست، به راحتی با هر خواننده‌ای ارتباط برقرار کرده مطلب اصلی را در ذهن او جای گیر می‌سازد.

۳. ضمائر خطابی

از دیگر مواردی که حکایت از خطابی بودن نثر فیه ما فیه دارد، فراوانی ضمائر دوم شخص مفرد "تو" و دوم شخص جمع "شما" است که ۱۴۵ بار در فیه ما فیه به کار رفته است. از این تعداد، ۱۱۷ مورد به ضمیر "تو" و ۲۸ مورد به ضمیر "شما" اختصاص یافته: «این قبض‌ها و تیرگی‌ها که بر تو می‌آید از تأثیر آزار و معصیتی است که کرده‌ای، اگر چه بتفصیل ترا یاد نیست... که آن بدست یا از غفلت یا از جهل یا از همشین بی‌دینی که گناه‌ها را بر تو آسان کرده است» (فیه ما فیه: ۶۶)؛ «لطف‌های شما و سعی‌های شما و تربیت‌ها که می‌کنید... دانسته‌ام از عقیده پاک شما که شما آن را خالص برای خدا می‌کنید» (همان: ۱۱۰).

۴. ندا

ندا، دعوت از مخاطب است برای توجه به متکلم و استماع سخن او و «نشانه لفظی آن صوت یا پسوند نداست... صورت‌های ندا در زبان فارسی عبارت‌اند از: "ای"، "یا"، "ایا" و پسوند ندا "ا" (فرشید ورد، ۱۳۸۲: ۲۳۴). الفاظ ندا در فیه ما فیه، "ای"، "یا" و پسوند "ا" هستند و در یک مورد نیز منادا بدون نشانه به کار رفته است. در بیشتر اوقات، مولوی از منادا در خلال حکایات و در گفت و گوی بین خدا و بندگان و نیز مکالمه بین مردم بهره می‌برد و در موارد معدودی نیز، در تحقیر فلاسفه و طعن آرای ایشان و دیگر افراد با آوردن صفات منفی انسانی و نام حیوانات، آنها را مورد ندا و خطاب قرار می‌دهد. نمونه‌هایی از موارد یاد شده در فیه ما فیه:

«حق تعالی می‌فرماید که ای بنده من! حاجت ترا در حالت دعا و ناله زود بر آوردمی...» (فیه ما فیه: ۳۷)؛ «خداوندا! در من خواست او نهاده (ای) از من نمی‌رود...» (همان: ۲۵)؛ «ابلیس [گفت یا رب! آه همه تو کردی و فتنه تو بود مرا لعنت می‌کنی...» (همان: ۱۰۲)؛ «کودکان [گفتند استاد! اینک پوستینی در جوی افتاده است و ترا سرامست آنرا بگیر» (همان: ۱۱۵)؛ «غلام گفت ای خواجه! الله تعالی این طاس را لحظه (ای) بگیر تا

دو گانه بگزارم ...» (همان: ۱۱۳)؛ «فلسفیک بسنی می گوید که حدوث عالم بچه [به چه] دانستی ای خرا! تو قدم عالم را بچه دانستی ... اکنون ای سگ! اینک بحدوث گواهی می دهد آسان تر است از آنچه تو بقدم عالم گواهی می دهی ... تو او را می گویی بچه دانستی که حادث است او نیز می گوید ای قلتبان! تو بچه دانستی که قدیم است ...» (همان: ۱۴۱)؛ «ای مردک! خدا ثابت است اثبات او را دلیلی می نباید، اگر کاری می کنی خود را بمرتبه و مقامی پیش او ثابت کن (همان: ۹۲)». در مجموع، مولانا ۲۵ بار در فیه ما فیه از وجه خطابی "ندا" سود جسته است.

۵. صوت و شبه جمله

شبه جمله یا صوت، «کلمه یا گروهی از کلمه‌ها است که غالباً برای بیان حالات عاطفی گوینده به کار می رود» (انوری، ۱۳۷۰: ۲۴۳) و «متضمن معنی جمله است مانند: دریغا (یعنی: افسوس می خورم) ... زینهار (دوری کن) و ...» (خیام پور، ۱۳۴۱: ۸۸). پاره‌ای از ترکیبات عربی را که در فارسی به کار می رود نیز در حکم شبه جمله به حساب می آورند. مانند: "احسنت، بارک الله، سبحان الله، و ... " (انوری، ۱۳۷۰: ۲۴۷). شبه جمله در فیه ما فیه حدود ۲۰ بار و برای بیان مقاصد زیر به کار رفته است:

تکذیب و نفی

«اینک می گوئیم از دو بیرون نیست یا بنا بر حسد می گوئیم یا بنا بر شفقت حاشا که حسد باشد» (فیه ما فیه: ۸۲)؛ «حاشا که ابراهیم به دلیل او ملزم شود و او را جواب نماند» (همان: ۹۱).

تحدیر و تنبیه

«ظنیت نیز پدید نشد که آن وعده‌های ما که کرده ایم مبادا که راست باشد» (فیه ما فیه: ۲۱۴)؛ «زنهار می گوید که فهم کردم هر چند بیش فهم و ضبط کرده باشی از فهم

عظیم دور باشی» (همان: ۱۱۱)؛ «چون شما را عروسان معنی در باطن روی نماید و اسرار کشف گردد، هان و هان تا آن را باغیاری نگویید» (همان: ۷۰).

شگفتی

«عجب بنده را حالتی باشد که محمد دروی ننگجد محمد را حالتی نباشد که چون تو گنده بغل آنجا ننگجد» (همان: ۲۲۴)؛ «این همه برای آن است تا آدمی بر خود لرزان شود که فرشتگان روحانی ... میان انکار و اقرار بودند تا آدمی بر خود بلرزد که وه من چه کسم و کجا شناسم» (همان: ۸۹).

ایجاب و تصدیق

«اتفاقی که فراق آورد آن اتفاق نابایست است ای والله هم از حقست اما نسبت به حق نیک است» (همان: ۳۱)؛ «این بزرگی اولیا از روی صورت نیست ای والله ایشان را بالایی و بزرگی هست اما بیچون و چگونه» (همان: ۱۰۴).

دریغ و تأسف

«مصطفی (ص) در فغان و زاری آمد که آه یارب چه گناه کردم» (همان: ۶۶).

تحسین و تشویق

«خنک آن را که عالم را برای نظام او آفریده باشند نه او را برای نظام عالم» (همان: ۹۳-۹۲).

در حقیقت شبه جمله، بازتاب و نمودار احساسات درونی گوینده است و از آن به مثابه عاملی برای جلب رغبت مخاطب و تقویت جنبه خطابی نثر استفاده می شود.

نتیجه‌گیری

از آنچه معروض افتاد، نتایج زیر حاصل می‌شود:

۱. انواع جملات خطابی و انشایی به دلیل وجود مخاطب در فیه ما فیه، حضوری پر رنگ و مؤثر دارد.
۲. مولوی با در نظر داشتن احوال مخاطب، برای القای مطالب تعلیمی و صوفیانه و نفوذ هر چه بیشتر این مفاهیم در اذهان مخاطبان و نیز به منظور بیان احساسات درونی خود، غالباً از مقاصد ثانوی و کارکردهای هنری این جملات سود جسته است.
۳. غرض مولانا از بیان آموزه‌های تعلیمی و عرفانی در قالب جملات خطابی، حفظ ارتباط با مخاطب، تأثیرگذاری هر چه بیشتر بر او و اقناع گیرنده پیام است.
۴. مهمترین کارکردهای بلاغی جملات خطابی در فیه ما فیه از این قرار است: تذکر و تنبیه، نهی، نفی، ارشاد و اندرز، ترغیب، تعظیم، ملامت، تعجب، تأسف، تحقیر و تکذیب. این کارکردها با موضوع اثر که تعلیم و تبلیغ مقاصد صوفیه است، هماهنگی دارد. این امر نشانگر بلاغت سخن مولاناست؛ زیرا به اقتضای حال مخاطب ایراد گردیده است.
۵. "پرسش" با بیشترین کاربرد (۲۷۰ بار)، بالاترین بسامد را در بین اقسام کلام خطابی مولوی به خود اختصاص داده و "ضمایر خطابی" (۱۴۵ بار)، "امر" (۱۴۰ بار)، "منادا" (۲۵ بار) و "نهی" و "صوت" (هر کدام ۲۰ بار) در جایگاه‌های بعدی واقع گردیده اند. کاربرد فراوان جمله‌های پرسشی در فیه ما فیه با کارکردهای نفی، استفهام انکاری، ملامت و ...، به منظور اقناع مخاطب و تسلیم او در پذیرش آموزه‌های صوفیانه مولاناست.
۶. در افعال خطابی "امر" و "نهی"، کارکردهای اندرز و ارشاد، تذکر و تنبیه، استعلا و تحذیر مخاطب، نشان از روحیه واعظ مآبانة مولوی و انگیزه‌ها و شیوه‌های تعلیمی و تبلیغی او دارد و برتری او را از هر حیث بر مریدان و مخاطبانش نمایان می‌سازد.
۷. هدف مولانا در استفاده از "جملات ندایی"، تقویت هر چه بیشتر جنبه خطابی نثر، حفظ ارتباط با مخاطب و رسانیدن پیام به اوست.
۸. برانگیختن رغبت مخاطب، القای عواطف و احساسات درونی به مخاطب و سهم کردن او در این احساسات، انگیزه‌های اصلی مولوی از کاربرد "اصوات و شبه جمله‌ها" است.

منابع و مآخذ

۱. ارسطو. (۱۳۷۱). *خطابه «ریطوریکا»*. ترجمه پرخیده ملکی تهران: انتشارات اقبال.
۲. انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی* (چاپ ششم). تهران: موسسه انتشارات فاطمی.
۳. تجلیل، جلیل. (۱۳۶۳). *معانی و بیان* (چاپ دوم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۷). *منطق گفتگویی میخائیل باختین*. ترجمه داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
۵. پارسا، سید احمد و دلارام مهدوی. (۱۳۹۰). بررسی نقش های معنایی-منظوری جملات پرسشی در غزلیات شمس. *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی* (تربیت معلم)، ۱۹ (۷۱)، ۲۹-۵۸.
۶. چاوشی، حسین. (۱۳۸۱). *بلاغت از دیدگاه روان شناسی*. قم: انتشارات خوشرو.
۷. خیامپور، عبدالحسین. (۱۳۴۱). *دستور زبان فارسی* (چاپ چهارم). تبریز: انتشارات کتابفروشی تهران.
۸. رجایی، محمد خلیل. (۱۳۴۰). *معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
۹. رضا نژاد، غلامحسین (نوشین). (۱۳۶۷). *اصول علم بلاغت در زبان فارسی*. تهران: انتشارات الزهراء.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). *پله پله تا ملاقات خدا: درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال الدین رومی* (چاپ یازدهم) تهران: انتشارات علمی.
۱۱. ----- (۱۳۷۶). *جستجو در تصوف ایران* (چاپ پنجم) تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۲. ----- (۱۳۷۲). *شعری دروغ، شعری نقاب* (چاپ هفتم). تهران: انتشارات علمی.
۱۳. زمانی، کریم. (۱۳۹۳). *شرح کامل فیه ما فیه* (چاپ چهارم). تهران: انتشارات معین.
۱۴. سمنانی، علاءالدوله. (۱۳۵۸). *چهل مجلس، تحریر امیر اقبال سیستانی*. (به اهتمام عبدالرفیع حقیقت). بی جا. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۱۵. شفاپی، احمد. (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات نوین.
۱۶. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). *معانی* (چاپ ششم). تهران: نشر میترا.
۱۷. عرب، مریم و فاطمه مدرسی. (۱۳۹۱). *بلاغت نثر صوفیانه خطابی در تمهیدات عین القضاة*. فصلنامه علمی پژوهشی *کاوش نامه*. ۱۳ (۲۵)، ۲۹۳-۳۲۱.
۱۸. غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۸). *سبک شناسی نثرهای صوفیانه از قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. غلامعلی زاده، خسرو. (۱۳۷۴). *ساخت زبان فارسی*. بی جا. انتشارات احیاء کتاب.
۲۰. فالر، راجر، رومن یاکوبسن، و دیوید لاج. (۱۳۶۹). *زبان شناسی و نقد ادبی*. (ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده). تهران: نشر نی.
۲۱. فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز بر پایه زبان شناسی جدید*. تهران: انتشارات سخن.
۲۲. فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۹). *زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی*. (چاپ دوم). تهران، کتاب پارسه.

۲۳. فروغی، محمد علی. (۱۳۴۴). *آیین سخنوری*. تهران: انتشارات زوار.
۲۴. کزازی، میر جلال الدین. (۱۳۷۰). *معانی* (چاپ سوم). تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
۲۵. گولپیناری، عبدالباقی. (۱۳۷۵). *مولانا جلال الدین*. (ترجمه و توضیحات توفیق سبحانی). (چاپ سوم). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۶. مدرسی، فاطمه. (۱۳۸۷). *از واج تا جمله، فرهنگ زبان شناسی-دستوری* (چاپ دوم). تهران: نشر چاپار.
۲۷. موحد، محمد علی. (۱۳۸۴). *سیری در آثار منشور مولانا، تحفه های آن جهانی: سیری در زندگی و آثار مولانا جلال الدین رومی*. (به کوشش علی دهباشی). (چاپ دوم). تهران: انتشارات سخن.
۲۸. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۹). *فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر*. تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۹. نزهت، بهمن. (۱۳۹۲). *اسلوب بیان و شیوه مجلس گویی مولانا در آثار منشورش با تأکید بر کتاب فیه ما فیه، فصلنامه متن پژوهی ادبی دانشگاه علامه طباطبائی*. ۱۷ (۱۵)، ۵۵-۷۹.
۳۰. هاشمی، سید احمد. (۱۳۸۳). *جواهر البلاغه* (چاپ دوم). قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۳۱. همایی، جلال الدین. (۱۳۷۴). *معانی و بیان* (چاپ سوم). تهران: مؤسسه نشر هما.